

اقلیت همان اقلیت‌شدن است

۱

دلوز، تلاش می‌کند مفهوم تفاوت را از چنبره‌ی سیاست این‌همانی و همسانی برهاند. او مفهومی از تفاوت ارائه می‌دهد که دوگانه‌هایی هم‌چون: بودن/نبودن، مرد/زن، انسان/حیوان، سیاه/سفید و... را از ویژگی سلسله‌مراتبی ارزشی تهی می‌سازد. برای نمونه، از منظری ایجابی، از نظر وی، نیستی جز لاینفک هستی است. نیستی ظرفیت خلاق زندگی انسان است که با آن می‌تواند از آنچه امروز در آن قرار دارد فراتر برود. از نظر دلوز، اقلیت همانند مفهوم ناهمسانی و چندگانگی باید تعریفی کیفی (نه کمی) شود؛ یعنی به‌مثابه «انحرافی» از الگوی هویتی «اکثریت». از این منظر، اقلیت می‌تواند از اکثریت فراخ‌تر و بزرگ‌تر باشد. مثلاً در یک جامعه ممکن است زنان از مردان و یا سیاه‌پوستان از سفیدپوستان بیشتر باشند، اما هم‌چنان در «موقعیت اقلیت» قرار گیرند، زیرا در برابر الگوی مرجع و مسلط یعنی «مرد سفیدپوست» تعریف می‌شوند. بنابراین، اقلیت نوعی عدول از هنجار است، نوعی انحراف از استاندارد و معیاری است که معرف حضور بی‌واسطه‌ی اکثریت است، نوعی قلمروزدایی از رمزگان غالب است. از نظر دلوز و گتاری همین فرایند قلمروزدایی است که ذات سیاست انقلابی را شکل می‌دهد. اقلیت نه بر اساس جایگاه که بر اساس اراده‌ها مشخص می‌شود. اقلیت، پردشدگانی هستند که خواستار آن نیستند که مورد پذیرش قانونی و طرف مذاکره قرار بگیرند. اقلیت تمام ممکنات برای اکثریت‌شدن را به انتها رسانده و کاملاً مانند سوژه‌های بکتی یا کافکایی ناامید و فرسوده است و صرفاً بر مبنای اراده به معیارها، ارزش‌ها و تاریخ خود می‌زید. اقلیت یک برساخته‌ی ذهنی و گفتمانی و اجتماعی است، نه نتیجه‌ی نوعی عینیت‌گرایی و اراده به شناخت. فرایند برساختن اقلیت توأم است با اراده‌ی معطوف به قدرت و مقاومت. اگر اکثریت معیار تعیین‌کننده است، ارزش این معیار نه به‌خاطر صحت آن، که به‌خاطر قدرت آن است. اما در چارچوبی گسترده‌تر اقلیت می‌بایست از رهگذر معیارهای اکثریت عبور کند تا خود را بیان کند. این همان چیزی‌ست که دلوز «اقلیت اکثریت» می‌نامد. اقلیت اکثریت اعتراف می‌کند که دچار فقدان است تا از خلال این فقدان ارزش‌های اکثریت را بپذیرد و برای آن تلاش و کوشش نماید. اقلیت اکثریت نیروی رسمیت‌یافته و بی‌خطر و متعلق به اکثریت است که دوگانه‌های سرتاسری برای امر منفی را بنیان می‌نهد. از این منظر، اکثریت‌شدن یک بازنمایی انتزاعی و تهی از هویتی آرمانی است که در ارتباط با نظام‌های معینی از قدرت و کنترل در یک جامعه

قرار می‌گیرد. در ساحت نگاه دلوز، ما همواره با «موقعیت اقلیت» مواجه هستیم و نه با اقلیت بماهو اقلیت و یا کمیتی در عینیت. موقعیت اشاره به شرایط، وقایع و رویدادهایی دارد که جدای از تفاوت‌ها و ویژگی‌های اختصاصی، می‌توانند فرد یا افرادی را در یک زمان و مکان معین متأثر سازند. در همین زمینه و در ارتباط با کنش‌های بالقوه‌ی افراد و گروه‌های انسانی، بدون شک هر «موقعیتی» افقی از معانی عینی و ذهنی گوناگون را به‌صورت امکان‌هایی نامحدود و پیش‌بینی‌ناپذیر در خود دارد. موقعیت اقلیت توأمان موقعیت قدرت و مقاومت است. اقلیت به دلیل فاصله از معیارهای رسمی سنجش «برتری» در جامعه، موقعیت ویژه‌ای برای بازنگری در این معیارها، در گام نخست، و نقد ساختارهای تاریخ‌مند اجتماعی، در گام بعد، دارد.

۲

اقلیت جزء لاینفک اکثریت است. اقلیت ظرفیت خلاق جامعه و اجتماع است. اقلیت همان «امر واقعی» لکانی است که نه تنها در نظم نمادین اکثریت نمی‌گنجد، بلکه امکان انسداد و انجماد و اکثریت‌شدن بدان نمی‌دهد. اقلیت همان دگر غیرقابل تصمیم و تدبیری (یا به بیان دریدا، از خانواده‌ی تصمیم‌ناپذیرها) است که در مورد آن اکثریت نمی‌داند چه باید بکند. اقلیت همان فارماکون افلاطونی است که هم برساننده‌ی هویت و هستی اکثریت است و هم براندازنده‌ی آن. اقلیت همان قلمی است که بر کرانه‌های قلمرو اکثریت خط می‌کشد و خطوط مرزی آن را از سیطره‌ی هر خطی می‌رهاند. اقلیت همان سوژه‌ی رها و رهایی است که از اراده‌ی معطوف به قدرت و میل دیگری بزرگی به‌نام اکثریت تن می‌زند. اقلیت‌بودگی/شدگی یک انتخاب است، انتخابی که با مسئولیت همراه است: مسئولیت اکثریت‌نشدن، مسئولیت وفاداری به رخداد اقلیت‌شدگی (به بیان بدیو)، مسئولیت نقد مستمر هستی‌شناختی خود و دیگری‌های کوچک و بزرگ، مسئولیت دگربودگی. از این منظر، پارسیا یک «اقلیت» است و در قلمرو بدون قلمرو آن هر اقلیت دیگری امکان‌گذر و توقف و زیست دارد.